

عقلانیت سیاسی و شریعت اجتماعی (مطالعه موردی تجربه حجاب در ایران پس‌انقلاب)

مهدی جمشیدی*

چکیده

مقاله حاضر به دنبال مطالعه نسبت میان احکام دین و عقلانیت قدرت در متن یک تجربه عینی و واقعی است؛ به طوری که می‌خواهد به‌جای تأملات نظری محض، بکوشد از رابطه و نسبت واقعی میان حکومت دینی و یک حکم دینی، پرده برداری کند؛ بر این اساس مناقشه الزام حکومتی به حجاب، انتخاب‌شده و آنگاه چهار رویکرد تحلیلی درباره ریشه‌یابی نابسامانی وضع کنونی آن برشمرده شده‌اند. این رویکردها که همگی، معطوف به حاکمیت هستند، عبارت‌اند از رویکرد ولنگاری فرهنگی که بر ره‌اشدگی هدایت و نظارت دلالت دارد، رویکرد تنگ‌نظری فرهنگی که از تمامیت‌خواهی و انقباض سخن می‌گوید، رویکرد اقتصاد سیاسی که تعیین‌کنندگی معیشت و عدالت تأکید دارد و رویکرد فروکاهش اقتدار که بر حس فروپاشی سیاسی تکیه دارد.

واژگان کلیدی: حکومت دینی، حکم دینی، حجاب، سیاست فرهنگی، اقتصاد سیاسی.

مقدمه

درباره نسبت میان دین و قدرت به طور کلی و همچنین نسبت میان اسلام و سیاست به طور خاص، مطالعات فراوانی انجام شده که برخی جنبه نظری و معرفتی دارند و برخی جنبه عینی و تاریخی (باربیه، ۱۳۸۹ / سیسک، ۱۳۷۹ / شحرور، ۱۳۹۹ / شوایتسر، ۱۳۸۰ / فضل‌الله، ۱۴۰۲ / لوسیر و ایوب، ۱۴۰۴ / لوئیس، ۱۳۹۸ / هنسن، ۱۳۸۹). در این مقاله، به مسئله از زوایه عینی و درحقیقت، بر اساس یک مطالعه موردی نگاه شده است که عبارت از نسبت میان حاکمیت در ایران پس‌انقلاب و حجاب به مثابه یک حکم دینی. در سال‌های اخیر که الزام با حجاب در عرصه عمومی، به یک چالش تبدیل شده است، نسبت میان این دو، بسیار مناقشه‌برانگیزتر شده است و بسیاری از تحلیل‌گران تلاش می‌کند تا از این نسبت و ربط، سخن بگویند.

در مقام تعلیل وضع حجاب، بسیاری از تحلیل‌ها و تفسیرها، خود را به کارنامه نظام سیاسی ارجاع می‌دهد و ریشه مشکل را در سیاست‌ها یا عملکردها می‌جویند. واقعیت نیز این است که دولت اسلامی برای استقرار دین در جامعه باید افزون بر عاملیت‌های انسان‌ها، در اندیشه علاج‌های ساختاری نیز باشد و تصور نکند با وجود ساختارهایی که طاغوت و تجدد را بازتولید می‌کنند، امکان گسترده‌ای برای صلاح اجتماعی در اختیار خواهد بود. هراندازه نیز که عاملیت‌های انسانی به سوی صلاح و سعادت سوق داده شوند، اما وضع ساختاری و نمادین جامعه در جهت باطل باشد، جریان عمومی و عمده در متن جامعه شکل نخواهد گرفت و فضیلت‌ها و ارزش‌ها، بسط چندانی نخواهند یافت. گاهی جامعه اسلامی در موقعیت‌های متعارضی از این دست قرار می‌گیرد؛ بدین معنا که ساختارهای اجتماعی، چه در عرصه رسمی و چه در عرصه غیررسمی، در وضع بینابینی و حتی متمایل به تجدد غربی قرار دارند، اما دولت اسلامی می‌کوشد با دعوت‌های فردی و مواجعات شخصی به دنبال بازسازی قدسی باشد و حق و خیر و فضیلت را بر جامعه حاکم

کند. حتی اگر چنین سازوکاری، کامیابی‌های اندکی نیز داشته باشد، اما قادر نیست روند کلی و جریان عمومی جامعه را دگرگون سازد و انقلاب فرهنگی و تحول معنوی در لایه وسیع به وجود آورد. برخلاف عاملیت‌های انسانی، ساختارهای اجتماعی از قدرت و بضاعت بسیار گسترده‌ای برای ایجاد تغییر برخوردارند و می‌توانند جهش‌های بزرگ و فراجمعی از جامعه را دگرگون کنند، در حالی که اگر به لایه عاملیت‌های انسانی بسنده شود، دامنه تغییر، اندک خواهد بود و ده‌ها برابر این کوشش‌های معطوف به لایه خُرد، ساختارها می‌توانند در جهت متضاد، وضع را صورت‌بندی کنند. در انقلاب اجتماعی و از جمله انقلاب اسلامی ایران نیز هدف این بود که از طریق انقلاب، ساختارهای اجتماعی تغییر کنند و عالم و آدم تازه‌ای متولد شوند؛ درغیراین‌صورت، موانع چندانی برای مواجهه‌های مستقیم و فردی وجود نداشت و نیروهای انقلابی می‌توانستند به واسطه ابزارهای ارتباطی و مناسبات محدود، پیشروی‌هایی داشته باشند. انقلاب به مثابه یک راهکار از این جهت مطرح شد که نمی‌توان در لایه‌های تنگ‌دامنه و اقلی، متوقف ماند و حرکت‌ها و جهش‌های بزرگ تاریخ رقم نزنند. روشن است که در دوره پس‌انقلاب، نمی‌توان به این فکر ابتدایی پشت کرد و ساختارها را به حال خویش و انهداد و از نظر فرهنگی و هویتی به امکان‌های ناچیز دوره پیش‌انقلابی بسنده کرد. این امر با یک مشکل مهم مواجه گردید و آن، عبارت از این بود که انقلاب با وجود اینکه توانسته بود بسیج اجتماعی حداکثری پدید آورد و قاطعانه و شجاعانه در برابر تمدن تجدیدی بایستد، اما ذخیره معرفتی و انبان نظری‌اش، کفایت تدبیر جامعه و حاکمیت را نداشت. از این‌رو انقلاب ناچار شد در این مرحله، به صورت اضطراری از برخی از ساختارهای رایج استفاده کند و از طریق جرح و تعدیل‌هایی در آنها، تا حدی از اصطکاک و تراحمات آنها با افق تاریخی انقلاب بکاهد. با این حال رفته‌رفته این ساختارها جاگیر و تثبیت شدند و دغدغه آغازین تحول انقلابی، کمرنگ شد. تجربه عملی و عینی دهه‌های گذشته، به روشنی نشان می‌دهند که نمی‌توان از طریق ساختارهای تجدیدی

یا حتی نیمه تجدیدی، به غایات انقلاب دست یافت، بلکه این ساختارها، تجدد را در درون ما بازتولید و تحکیم می‌کنند و گره بر گره می‌افزایند.

۱. رویکرد ولنگاری فرهنگی؛ رهاشدگی هدایت و نظارت

این نوع تحلیل می‌گوید حاکمیت در عرصه فرهنگی، «گشاده‌دستی» به خرج داده و دچار «بی‌اهتمامی» و «ولنگاری» شده و نتوانسته ظرفیت‌های حکمرانی خویش را فعال کند و به صحنه بیاورد. از این رو فرهنگ در اختیار نیروهای معارض بیرون از نظام اجتماعی ما قرار داشته و آنها توانسته‌اند لطمه‌ها و گزندهایی را به ارزش‌های مستقر در نظام اجتماعی ما وارد کنند. از این سو، بسیاری از ساختارهای فرهنگی، «معطل» و «معوق» هستند و بضاعت خویش را به میدان نمی‌آورند و خویش را متناسب با ضرورت‌های فرهنگی، بازسازی و روزآمد نمی‌کنند و از سوی دیگر گاه نیز سیاست‌های فرهنگی بر مدار «لیبرالیسم» می‌چرخد و نظریه‌هایی همچون «تساهل و تسامح»، رواج رسمی می‌یابند؛ بر این اساس روشن است که فضای فرهنگی جامعه، اسیر بادهای معارض و مخالف می‌شود و تقابل معنایی و ریزش هویتی رخ می‌دهد. واقعیت نیز همین است که دولت‌های گوناگون، هیچ‌یک معتقد به اصالت فرهنگ نبوده‌اند و فرهنگ را بر صدر نشانده‌اند، بلکه به جانب اقتصاد یا سیاست رفته و فرهنگ را فراموش کرده‌اند. سیاست فرهنگی در برخی از دولت‌های پسانقلاب، سویه لیبرالیستی داشته است. چنان‌چه شاخص‌های لیبرالیسم در حوزه فرهنگ و سیاست فرهنگی (آربلاستر، ۱۳۸۸، بوردو، ۱۳۷۸، شاپیرو، ۱۳۸۰، فون‌میزس، ۱۴۰۰، گاراندو، ۱۳۸۳، گری، ۱۳۸۴، منان، ۱۳۹۴) با کارنامه‌های یادشده مقایسه شود، این حقیقت آشکار خواهد شد.

حجاب، یکی از زمینه‌های نمادین تهاجم فرهنگی بود تا از سپهر جامعه، ارزش زدایی شود و به دنبال آن نیز، مجموعه‌ای از «ساخت‌شکنی‌های فرهنگی» پدید آید.



چنین نیز شد؛ رفته‌رفته، حجاب از معیارهای دهه شصت، فاصله گرفت و دهه‌به‌دهه، افت و افول یافت، اما این روند، به‌گونه‌ای مرحله‌به‌مرحله طراحی شده بود که در جامعه، چندان حس مقاومت و واکنش شکل نگیرد. هرچند تحرکات اندکی نیز صورت می‌گرفت، اما از همان نخست، مشخص بود که این قبیل فعالیت‌ها، نتیجه‌ای به‌دنبال نخواهد داشت و وضع پوشش، سیر انحطاطی را خواهد پیمود. بسیاری، به دیده اهمیت و اولویت به حجاب نگاه نمی‌کردند و اهتمام به آن را نشانه سطحی‌اندیشی و ظاهرنگری می‌پنداشتند، اما حقیقت این بود که حجاب، یک تکه نمادین از «سبک زندگی» است و خودبه‌خود، تکه‌های متناسب و همگون با خویش را تولید می‌کند. تغییر حجاب، به معنای تغییر در لایه‌های دیگر سبک زندگی است و این‌گونه نیست که اگر این لایه، استحاله و مسخ شود، لایه‌های دیگر، همچنان برقرار بمانند. سستی در حجاب، تساهل در نمادهای دینی دیگر را به‌دنبال خواهد داشت، بلکه حتی تزلزل در عقاید و باورها را نیز به همراه خواهد داشت. در تجربه سیاستی و مدیریتی گذشته، نه جنبه نمادین حجاب، فهم شد و نه همبستگی آن با لایه‌های دیگر سبک زندگی. سیر تدریجی ضعف حجاب نشان می‌دهد که این روند، در هیچ نقطه‌ای متوقف نخواهد ماند و همچنان پیشروی خواهد کرد. در گذشته، گمان می‌شد که وضعیت کنونی، نهایت و غایت است و روند در همین نقطه، متوقف خواهد ماند، اما مشاهده کردیم که خطوط قرمز، یکی پس از دیگری، درنوردیده شدند و داستان «ضعف حجاب»، به «کشف حجاب» رسید. دست‌کم در دهه نود، دیگر مشخص شده بود که حجاب، یکی از مهم‌ترین و جدی‌ترین نمادهای فرهنگی است که به‌طور خاص و منحصربه‌فرد، در دستورکار عالم تجدد قرار گرفته و به‌زودی، به معرکه نزاع و جدال تبدیل خواهد شد. در دهه نود، این مسیر و مدار، بسیار بیشتر از دهه‌های دیگر، برجسته و نمایان بود.

رهبر انقلاب گفته‌اند رزمندگان ما در دفاع مقدس برای اینکه «پرچم دشمن» در

مرزهای ما برافراشته نشود، جان خودشان را قربان کردند؛ امروز نمی‌شود ملت ایران قبول کنند که همان پرچم‌ها به‌وسیله افراد «نفوذی» یا «فریب‌خورده»، در داخل برافراشته شوند. پرچم «نفوذ فرهنگی» و «سبک زندگی دشمن»، نباید در داخل کشور و در دستگاه‌ها برافراشته بشود؛ باید مراقبت کرد و در این‌باره، همه موظف هستند (خامنه‌ای، در دیدار پیشکسوتان و فعالان دفاع مقدس، ۱۴۰۳/۷/۴). نخستین و زیربنایی‌ترین پرچم فرهنگی دشمن، «علوم انسانی غربی» است که دهه‌هاست در مراکز دانشگاهی و حتی حوزوی ما، تدریس و در واقع ترجمه و تقلید و تکرار می‌شود و ما با این اقدام، تجدد فرهنگی را در درون خویش، تولید و بازتولید می‌کنیم. علوم انسانی غربی، نه بدین جهت که غربی است، بلکه به این دلیل که ماهیت مادی و سکولار دارد و حاصل اعراض از دین است، در برابر غایات انقلاب اسلامی قرار دارد و به همین دلیل نیز در همان سال‌های آغازین پیروزی انقلاب، امام خمینی علیه السلام در قالب انقلاب فرهنگی، در مخالفت با آن موضع‌گیری کردند. آموزش گسترده علوم انسانی تجدیدی در ایران پساانقلاب، انبوهی از دگراندیشان و التقاطی‌ها و تجدیدنظرطلبان را پدید آورده که ناشی از عدم عقلانیت در نظام آموزش عالی است.

پرچم فرهنگی دیگر دشمن که در داخل برافراشته شده، «فضای مجازی غربی» است که تا مغز استخوان ما نفوذ کرده و همه مناسبات فردی و اجتماعی ما را در اختیار و سیطره خویش گرفته است. در کارگزاران نظام، همواره ادعا کرده‌اند که باید این فضا، قانونمند باشد، اما در عمل، همچنان شاهد ولنگاری و هرج و مرج ارتباطی هستیم. در تمام «فتنه‌ها» و «آشوب‌ها» و «اغتشاش‌ها»ی دهه اخیر، همواره جمهوری اسلامی از سوی شبکه‌های اجتماعی غربی، ضربه‌ها و لطمه‌های اساسی خورده و بدنه اجتماعی‌اش، تضعیف شده است، اما کارگزاران آن، همچنان سودای گشایش و رهاسازی دارند؛ با این استدلال که اینک دیگر در موقعیت چالش و بحران سیاسی نیستیم. روشن است که چندی بعد از رهاسازی، دوباره و چندباره، از همان سوراخ گزیده خواهیم شد و آتش تنش و بحران، از

همان «سرزمین رهاشده»، برخواهد خواست.

نظام آموزشی در طول دهه‌های گذشته، از واقعیت‌های فرهنگی کنار کشید و خود را درگیر چالش‌ها و مسئله‌های فرهنگی نکرد؛ چراکه از مواجهه، هراس داشت و می‌خواست سرگرم دغدغه‌های روزمره آموزشی خویش باشد. این نظام، شجاعانه و صریح، وارد میدان «نزاع فرهنگی» نشد و خویش را دارای مسئولیت تاریخی قلمداد کرد. نظام آموزشی، مسئله‌های گزنده را جارو کرد، اما آنها را زیر فرش پنهان کرد تا فقط دیده نشوند. این مسئله‌های حل‌نشده، خود را در خارج از نظام آموزشی نمایان کردند، درحالی‌که این نظام، یکی از بهترین بسترها برای اصلاح معنایی و بازسازی هویتی بود. نظام آموزشی، اسیر «قالب‌های بی‌خاصیت» و «چهارچوب‌های محافظه‌کارانه» بود و به‌همین دلیل از رقیبان و معارضان خویش، عقب افتاد و در حاشیه قرار گرفت. نخستین و بزرگ‌ترین خسارت، زمانی شکل گرفت که همان صورت نیم‌بند از «معاونت پرورشی» نیز برجیده شد و «علم منهای ایدئولوژی» در دستور کار قرار گرفت.

۲. رویکرد تنگ‌نظری فرهنگی؛ تمامیت‌خواهی و انقباض

نیروهای دگراندیش تلاش کرده‌اند تا در طول دهه‌های گذشته، نظام را به برگرفتن رویکرد تمامیت‌خواهانه متهم کنند. این نوع حکمرانی، منطق خاصی دارد (آرت، ۱۳۸۸، پولی، ۱۴۰۲، جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۱، سمت، ۱۴۰۲، فریدریش، ۱۴۰۳، فون میزس ۱۴۰۳، کولاکوفسکی، ۱۴۰۳) که قابل جمع با سرمشق حکمرانی دینی نیست. کسانی که در جریان روشنفکری سکولار یا شبه‌انقلابی به سر می‌برند، سخن از «انقباض» و «فروبستگی» فرهنگی در نظام سیاسی می‌گویند و معتقدند حاکمیت در دهه‌های گذشته، «تنوع» و «تکثر» را به رسمیت نشناخته و گروه‌ها و بخش‌هایی از جامعه را طرد کرده است. به‌بیان‌دیگر، مسئله این است که «سخت‌گیری» و «تنگ‌نظری»، لجاجت و گریز و



فاصله آفریده و لایه‌هایی از جامعه را به مخالف نمادین، تحریک کرده است. از این رو باید سیاست‌های انقباضی و تنگ‌نظرانه را کنار نهاد و دیگری‌های فرهنگی را به رسمیت شناخت و در پی «یکسان‌سازی هویتی» و «همگونی فرهنگی» نبود. این در حالی است که کارنامه دولت‌ها نشان می‌دهد که آنچه در جریان بوده، ولنگاری فرهنگی بوده نه انقباض فرهنگی. اگر از حرکت‌های موقتی و مقطعی بگذریم، مشاهده می‌کنیم که در عمل، کار خاصی نسبت به مسئله حجاب انجام نشده و فارغ از عرصه خصوصی، عرصه عمومی به حال خویش وانهاده بوده و تنها در عرصه رسمی، تا حدی به معیارها توجه می‌شد. برخلاف روایت یادشده، مسئله این است که در دهه‌های گذشته، هیچ‌گاه حجاب، مسئله اصلی نبوده است، بلکه حتی فرهنگ نیز در هیچ دولتی، صدرنشین و بنیان‌انگاشته نشده است، بلکه دولت‌ها و جریان‌های رسمی، همواره یا به‌سوی اقتصاد حرکت کردند یا به‌سوی سیاست. در این میان، فرهنگ جز تعارف‌های سیاسی و تقابل‌های انتخاباتی، منزلتی نداشته و هیچ‌گاه به آن به‌عنوان امر مستقل و کلیدی، نگاه نشده است. از سوی دیگر مواجهه‌های انتظامی و قضایی نیز درباره مسئله حجاب، همواره حداقلی و موردی بوده‌اند و بیشتر جلوه بیرونی و بازتاب رسانه‌ای داشته‌اند. از این رو میان واقعیت سیاست‌ها و عملکردها از سوی دیگر و روایت‌های رسانه‌ای و حتی اجتماعی از آنها، شکاف بسیار بزرگی وجود دارد. حتی گشت ارشاد نیز که این همه درباره سخن گفته شد، فاقد حمایت جدی بوده و تنها در حاشیه و به‌عنوان نمادی از حضور حاکمیت در خیابان، ظهور داشت، اما روشن بود که مواجهه‌های بسیار ناچیز و حداقلی‌اش نمی‌تواند گرهی را بگشاید و تحولی بیافریند. به این ترتیب، باید صریح گفت که در طول دهه‌های گذشته، حجاب را باید امر «رهاشده» و «به‌خودوانهاد» قلمداد کرد، نه امری که حاکمیت بر روی آن تمرکز کرده بوده و قدرت‌ها و امکان‌های ساختاری خویش را برای هدایت و نظارت بر آن به‌کار گرفته بوده است.

آیت‌الله خامنه‌ای می‌گوید نباید کسانی که حجاب را «به‌طور کامل» رعایت نمی‌کنند به «بی‌دینی» و «ضدانقلابی» متهم کرد. در یکی از سفرهای استانی در جمع علما گفتم چرا بعضی از شما خانمی را که حجابش «ضعیف» است - مثلاً «یک مقداری موهایش بیرون است» - متهم می‌کنید، درحالی‌که بنده وقتی وارد این شهر شدم، یک سوم جمعیتی که استقبال آمد از این جور خانم‌ها بودند و اشک می‌ریختند. یا فرض کنید که در فلان مراسم دینی یا فلان مراسم انقلابی شرکت می‌کنند؛ اینها دخترهای خودمان‌اند. در مراسم ماه رمضان که عکس‌هایش را برای من می‌آورند، اشک می‌ریزند؛ من حسرت می‌خورم به آن جور اشک‌ریختن. ضعف حجاب، «درست نیست»، اما این موجب نمی‌شود که ما او را «خارج از حوزه دین و انقلاب» بدانیم. همه ما «نقص‌هایی داریم که باید نقص‌ها را «برطرف» کنیم و هرچه می‌توانیم برطرف کنیم بهتر است (آیت‌الله خامنه‌ای، در دیدار بانوان، ۱۴۰۱/۱۰/۱۴). با وجود قطعیتی که درباره حکم حجاب وجود دارد، نباید کسانی را که «حجاب کامل» ندارند، «بی‌دین» یا «ضدانقلاب» دانست. رعایت نکردن حجاب کامل، نه به معنی «عبور از دین» است و نه به معنی «ستیزه‌جویی با انقلاب». این نقص، «نقص» است و «برخلاف شرع»، اما مشاهده می‌کنیم که همین عده از زنان، هم در «مراسم دینی» شرکت می‌کنند و هم در «مراسم انقلابی»، درحالی‌که اگر با «دین» و «انقلاب»، تضاد و مخالفت داشتند، نباید چنین می‌کردند. درواقع دین‌داری آنان، گرفتار «نقص» و «ضعف» است و این به معنی «دین‌گریزی» و «انقلاب‌ستیزی» نیست. درعین حال که باید از متهم‌ساختن زنانی که مبتلا به «ضعف حجاب» هستند به «ضدیت با دین و انقلاب» پرهیز کرد، اما نباید نسبت به این نقص، «بی‌تفاوت» و «خاموش» بود. سخن درباره «خودداری از اتهام ناروا» است نه «تعطیل کردن امر به معروف و نهی از منکر مردمی و دولتی». همچنان که خود ما نیز گرفتار مجموعه‌ای از ضعف‌های اخلاقی هستیم، اینان نیز از لحاظ حجاب، دچار ضعف هستند. البته میان «ضعف فردی» و «ضعف اجتماعی»،

تفاوت وجود دارد و نمی‌توان ضعف اجتماعی را به حال خویش رها کرد و به اراده خود فرد، وابسته دانست، بلکه اگر فرد، با هیچ توضیح و استدلالی حاضر نشد که ضعف اجتماعی خویش را برطرف کند، باید «قانون» به میدان بیاید، اما حتی مواجهه قانونی نیز به معنی «خارج شدن فرد از حوزه دین و انقلاب» نیست. اینان، «غیر خودی» و «معارض» و «دشمن» نیستند، اما این بخش از رفتار اجتماعی‌شان هم برخلاف «حکم قطعی شرع» است و هم برخلاف «قانون».

ایشان می‌افزاید در این قضایای اخیر، خیلی علیه حجاب کار شد و امیدشان این بود که همین‌هایی که «حجاب نیمه‌کاره» دارند، به‌کلی «کشف حجاب» کنند، اما چنین نکردند. یعنی زدند تو دهن آن تبلیغ‌کننده و فراخوان فرستنده (رهبر انقلاب در دیدار بانوان، ۱۴۰۱/۱۰/۱۴). در اینجا میان «حجاب نیمه‌کاره» و «کشف حجاب»، تمایز برقرار شده است؛ به‌صورتی که «کشف حجاب» به‌عنوانی حرکتی در امتداد خواست دشمن قلمداد شده است. از این‌رو زنان دارای «حجاب نیمه‌کاره» از این جهت که به فراخوان دشمن، پاسخ مثبت ندادند و از این سطح، فروتر رفتند و «کشف حجاب» نکردند، ستوده شده‌اند. پس سخن ایشان در این سخنرانی معطوف به آن دسته از زنانی است که «حجاب ناکامل و ضعیف» دارند، نه آنان که به‌کلی «کشف حجاب» کرده‌اند.

باور به کار بست حجاب الزامی به معنی این نیست که حجاب فقط از طریق الزام حکومتی در جامعه رعایت شود و هیچ‌گونه برنامه فرهنگی و فکری به اجرا در نیاید و مسیر اقناع و استدلال در پیش گرفته نشود. اسلام، یک کل و نظام است و باید نگاه منظومه‌وار به آن داشت و روش‌های آن را در کنار یکدیگر دید و به یکی از آنها بسنده نکرد. کسانی که مقید و متعهد به ارزش‌های هستند، وضع یکسانی ندارند و نباید تنها از «یک طریق» برای تحقق آنها استفاده کرد، بلکه باید «روش‌های مختلف» را برای استقرار ارزش‌ها در جامعه به‌کار گرفت. الزام حکومتی به حجاب، تنها «یکی از حلقه‌های این مجموعه» است و



کارآمدی آن محدود به پاره خاص و محدودی از زنان بی‌حجاب است. نه «نادیده‌انگاشتن» این روش، صواب است و نه «بسند کردن» به آن.

همچنان‌که اگر اندام‌های پیکر جاننداری، موزون و متناسب با یکدیگر نباشند، زنده نمی‌ماند، پیکر اجتماع مردم نیز مؤلف از اندام‌های لطف و قهر و جمال و جلال است؛ چنان‌که اگر تأدیب آن با تعلیمش و قلم آن با سیفش، متناسب نباشد، آن جامعه به مرتبه فاضله نخواهد رسید. قرآن کریم نیز بر همین معنا دلالت دارد (حسن‌زاده آملی، ۱۳۶۵، ص ۱۰۹):

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ؛ به‌راستی [ما] پیامبران خود را با دلایل آشکار، روانه کردیم و با آنها کتاب و ترازو را فرود آوردیم تا مردم به انصاف برخیزند و آهن را که در آن برای مردم خطری سخت و سودهایی است پدید آوردیم (حدید: ۲۵).

رهبر انقلاب تصریح می‌کند که بعضی می‌گویند فضا را امنیتی نکنید؛ ما هم موافقیم. تا آنجایی که ممکن است، فضای کشور نباید امنیتی بشود، اما «کار فرهنگی» در جای خودش قرار دارد و «کار قضایی و امنیتی» هم در جای خودش (آیت‌الله‌خامنه‌ای، ۱۴۰۱/۷/۲۰). نمی‌توان هیچ‌یک از این دو را به نفع دیگری، حذف کرد؛ چون هریک، در پاسخ به اقتضا و ضرورت خاصی است. پس صدور حکم کلی و بسند کردن به یک سازوکار، خطاست. البته روشن است که همواره، اصالت و تقدم، از آن مواجهه فرهنگی است و باید کوشید از طریق سازوکارهای نرم و شناختی و تربیتی، به اصلاح اجتماعی پرداخت، اما در بعضی موارد نیز باید به‌ناچار، اقدام‌های سخت و تنبیهی را در دستورکار قرار داد. جامعه، هم تعلیم می‌خواهد و هم تأدیب، هم ایجاب و هم سلب، هم نفی و هم اثبات.

به‌رحال در بخش‌های گوناگون حاکمیت، در زمینه حجاب، مسئولیت وجود دارد که

بایستی به مسئولیت‌های قانونی و شرعی خودشان عمل کنند (آیت‌الله خامنه‌ای، در دیدار مسئولان نظام، ۱۴۰۳/۱/۱۵) و نظام جمهوری اسلامی، در صدد آن نیست که کسانی را به‌زور، وادار به دین‌داری کند اما در مقابل هنجارشکنی دینی و تظاهر به آن وظیفه دارد (آیت‌الله خامنه‌ای، در خطبه‌های نماز عید فطر، ۱۴۰۳/۱/۲۲).

کار بنیادی و اساسی برای اصلاح وضع حجاب در جامعه، ایجاد تغییر اجتماعی از طریق تثبیت کردن حجاب به‌عنوان یکی از نمادهای سبک زندگی ایرانی و اسلامی است؛ یعنی باید حجاب در ذهنیت جمعی، به یک امر مطلوب روشن و بدیهی تبدیل شود و یکی از خطوط قرمز قطعی و اجتماعی انگاشته شود. به زبان اسلامی، باید برداشت اجتماعی از حجاب را به یک معروف تبدیل کرد؛ چنان‌که از نظر اجتماعی، کسی به خود اجازه عبور از این خط قرمز را ندهد و بداند که هنجارشکنی، روح جامعه را مجروح خواهد کرد و واکنش‌های مردمی و حاکمیتی را به دنبال خواهد داشت. از قضا، کاری که جریان رسانه‌ای و فکری جبهه دشمن در سال‌های گذشته انجام داد نیز همین بود که کوشید از حجاب، قداست‌شکنی کند و به عده‌ای اندک، جسارت عبور از آن را بدهد و جامعه را نیز نسبت به آن، بی‌حس و خنثی سازد؛ بنابراین باید در جهت مخالف این روند سازمان‌دهی شده حرکت کرد و اعتبار اجتماعی و منزلت قدسی حجاب را در سطح اجتماعی و ذهنیت عمومی، بازسازی و ترمیم کرد.

مسئولیت دینی حاکمیت، منحصر به موارد «سلبی» و «حقوقی» نیست و نباید تصور کرد که دین از طریق «ممنوعیت» و «مقابله»، نهادینه و درونی می‌شود، اما سخن درباره «کفایت مطلق و انحصاری سازوکارهای سلبی» نیست، بلکه بحث بر سر این است که چنانچه اقلیتی خواستند «فضای عمومی جامعه» را با ولنگاری و بی‌بندوباری در پوشش، مسموم و آلوده کنند، دولت اسلامی نباید به آنها چنین مجالی بدهد. اینکه باید مواجهه حقوقی بای فرعی و جنبی باشد، سخن دین است و انکارناپذیر، اما مسئله این است که



کسانی از اساس با هر نوع مواجهه قانونی و سخت مخالف هستند. درباره همه ارزش‌های اسلامی می‌توان با این توجیه، هرگونه «بازدارندگی قهری» را نفی کرد؛ بنابراین مسئله ما عبارت است از اثبات کارآمدی و مشروعیت روش‌های حقوقی و سخت به‌عنوان «روش ثانوی»، نه «روش اولی».

باید گفت و تبیین کرد و ذهن‌ها را روشن کرد، اما با این حال باز هم کسانی هستند که نه تعهدی به شرع دارند و نه تعهدی به قانون. با اینان چه باید کرد؟! همه لایه‌های جامعه را نمی‌توان با توصیه و موعظه و ملایمت، به حق جمعی و عمومی فراخواند، بلکه همواره عده‌ای هستند به‌صورت آگاهانه و عامدانه، هنجارشکنی و فضیلت‌سوزی می‌کنند. اگر اینان را رها کنیم، هم حق را زیر پا نهاده‌ایم و هم به سلامت و سعادت جامعه، خیانت کرده‌ایم. آنان که بر باطل خویش اصرار می‌ورزند و از برهنگی و خودنمایی در عرصه عمومی، عقب‌نشینی نمی‌کنند، باید دریابند که آرزوی ارتکاب آزادانه حرام اجتماعی، فقط در سایه دولت سکولار میسر خواهد بود، نه دولت اسلامی.

چرا یا باید تساهل بورزیم و از این حرام اجتماعی، جلوگیری نکنیم یا باید رفتار غیراخلاقی و نابجا و مبتنی بر نفرت‌پراکنی داشته باشیم؟ این دوگانه، ساخته کیست؟ آیا راه‌های میانه وجود ندارد؟ یا باید سکوت کرد یا باید تعدی؟ مگر در موارد دیگر که قانون به اجرا نهاده می‌شود، اهانت و تحقیر و خطایی صورت می‌گیرد که در اینجا حکم کنیم اجرای قانون، تلازم قهری و قطعی با تندی و غلظت و خشونت دارد؟ بخشی از بی‌حجاب‌ها، «لجوج» و «بیماردل» هستند و با نصیحت زبانی و دعوت فرهنگی و فضاسازی اجتماعی، حق را بر نمی‌گزینند. درباره این اقلیت معارض، باید «سازوکار سخت و حقوقی» را انتخاب کرد و مسیر «الزام» را درپیش گرفت. بسیاری از بی‌حجاب‌ها و بدحجاب‌ها با همین تذکرها و مردمی و خودجوش، متنبه می‌شوند و دست‌کم در آن موقعیت، وضع پوشش خود را تغییر می‌دهند، اما عده اندکی نیز هستند

که خصومت و عناد دارند. برای اینان باید تمهید خاصی در نظر گرفت؛ وگرنه جامعه را از لحاظ حس جنسی و تمایل به هنجارشکنی، تهییج و ترغیب می‌کنند و اینان روزانه خود را بازتولید می‌نمایند.

هرچند بگیر و ببند، راه‌حل اول و آغازین نیست و باید سازوکارهای فرهنگی و معرفتی را در پیش گرفت، اما برای آن دسته از بی‌حجاب‌ها که اثر فرهنگی و معرفتی نمی‌پذیرند و عامدانه و لجوجانه، فضای جامعه را آلوده به ولنگاری می‌کنند، تنها راه‌حل است. اینان معتقد به حجاب نیستند، اما برای مصالح جامعه، باید ملزم به آن باشند. فرض کنید زنی با تذکر، حاضر به رعایت حجاب نشود و همچنان برهنگی را ترجیح بدهد. در این حال می‌توان با این استدلال که نباید او را لجوج کرد، او را منع نکرد؟! آری! شکل‌گیری لجاجت در او نسبت به دین و انقلاب، مفسده است و باید در حد امکان، از آن پرهیز داشت، ولی چنانچه او به رعایت مصلحت جامعه تن در نداد، باید مصلحت او را نادیده گرفت. در واقع حقوق جمع بر حقوق فرد، تقدم دارند. کسانی در داخل، به محض اینکه احساس کنند معیارها و ضوابط ارزشی، سست و رقیق شدند و می‌توان در سایه مخالفت با تک‌صدایی و تک‌ارزشی و انسداد و اختناق، کنشگری داشت، ره صدساله را یک‌شبه خواهند رفت. گویا خواسته نهفته‌ای در پشت سد قرار داشته که در انتظار فضای ولنگار و بی‌بندوبار برای ره‌اشدن بوده است. در اینجا دیگر عبور از ارزش‌ها، تدریجی و گام‌به‌گام نخواهد بود، بلکه ناگهان، همه سرمایه رفتارپردازی جنسی به صحنه خواهد آمد. پس اگر عده اندکی بر آن شدند که ارزش‌های دین‌ستیزانه خویش را بر جامعه و حاکمیت تحمیل کنند و به فساد و تباهی و بی‌اخلاقی و پرده‌داری و بی‌حیایی، «تجاهر» کنند، دولت اسلامی نباید «تساهل و تسامح» بورزد و مجال دهد که یک جماعت ناچیز، جامعه را دچار «تنش ارزشی» و «تلاطم معنوی» کند. اینجاست که «حق معنوی جامعه»، معنا می‌یابد و دولت اسلامی به‌سبب اسلامی بودن، باید در عمل نشان دهد که نسبت به تداوم و رسمیت «ارزش‌ها»،

وفادار و متعهد است و بیرون‌زدگی‌های لجاجانه و کج‌روی‌های هدفمند را بر نمی‌تابد. از جمله، «فساد اخلاقی» و «کشف حجاب» و «بی‌عفتی» و «برهنگی» در عرصه عمومی، رفتارهایی هستند که برای دولت اسلامی، «تکلیف شرعی» می‌آفرینند. مسئله نیز منحصر به «عرصه عمومی» است و «عرض خصوصی»، محترم و محفوظ از دخالت و حضور دولت اسلامی است. همه سخن درباره «جامعه» است و اینکه نباید در جامعه اسلامی، انحراف و فساد، «عیان» و «آشکار» باشد، وگرنه حریم خصوصی، در امان و خارج از بحث است. کار دشواری نیست که غیرمتعهدان به ارزش‌های الهی و اخلاقی، دست‌کم در «جامعه» و در حضور دیگرانی که می‌خواهند فضای عمومی، سالم و قدسی باشد، از آشکارسازی محرمات شرعی و رفتارهای ضد اخلاقی بپرهیزند و اندکی در «موقعیت عمومی»، خویشتن‌داری کنند.

۳. رویکرد اقتصاد سیاسی؛ تعیین‌کنندگی معیشت و عدالت

نظر دیگر این است که فرهنگ، چوب «اقتصاد سیاسی» را می‌خورد و ریزش‌های فرهنگی در جامعه، حاصل «فسادهای اقتصادی در حاکمیت» است و شکل‌گیری موج «اشرافیت» در لایه رسمی و دولتی از اوایل دهه هفتاد به این سو، بخش‌هایی از جامعه را ناخشنود کرده است. سیاست‌های اقتصادی در دوره پس از جنگ تاکنون، کسانی از حاکمان را به «ثروت‌های باد آورده» رسانده و جامعه را به دره فقر پرتاب کرده است. بدین جهت، اقتصاد سیاسی به جان فرهنگ افتاده و ارزش‌های فرهنگی را منهدم کرده است. در واقع نمی‌توان انتظار داشت که در عرصه اجتماعی، مردم به ارزش‌های فرهنگی معتقد و عامل باشند، اما در عرصه رسمی، نیروهای تکنوکرات و لیبرال، ثروت‌های عمومی را به چنگ آورند و قدرت‌های اقتصادی افسانه‌ای پدید بیاورند. از این رو اصلاح فرهنگ عمومی را باید از اصلاح اقتصاد سیاسی آغاز کرد. این مسئله، به حتم به حوزه

اقتصاد سیاسی مربوط است که یک قلمرو مطالعاتی مفصل را در بر می‌گیرد (احمدی امویی، ۱۴۰۰/، ایسل، ۱۴۰۲/، براونینگ، ۱۳۹۹/، دلفروز، ۱۳۹۳/، لوکزامبورگ، ۱۴۰۱/، مندل، ۱۳۹۶/، میلوناکیس، ۱۴۰۴/، نادری‌نژاد، ۱۴۰۳). در این مجال، نویسنده از تأمل درباره جنبه‌هایی که پیش درآمد به‌شمار می‌آیند پرهیز می‌کند و به‌طور مستقیم، مسئله نزدیک و مماس را در دستورکار قرار می‌دهد. در طول دهه‌های اخیر، آنچنان بر روی «عدالت اقتصادی» تکیه شده است که «عدالت»، منحصر به قلمرو اقتصاد شده است و چنانچه کسی از «عدالت فرهنگی» سخن به میان آورد، گویا نسبت ناموجهی میان «عدالت» و «فرهنگ» برقرار کرده است. این در حالی است که عدالت، قلمروهای مختلفی را در بر می‌گیرد و از این جمله، فرهنگ است. انحصار عدالت به اقتصاد، خودش مصداق بی‌عدالتی و حاکی از «مظلومیت فرهنگ» است. به بیان دیگر، در طول دهه‌های اخیر، آنچنان بر روی «عدالت اقتصادی» تکیه شده است که «عدالت»، منحصر به قلمرو اقتصاد شده است و چنانچه کسی از «عدالت فرهنگی» سخن به میان آورد، گویا نسبت ناموجهی میان «عدالت» و «فرهنگ» برقرار کرده است. این در حالی است که عدالت، قلمروهای مختلفی را در بر می‌گیرد و از این جمله، فرهنگ است. انحصار عدالت به اقتصاد، خودش مصداق بی‌عدالتی و حاکی از «مظلومیت فرهنگ» است. نه فقط عدالت، منحصر به اقتصاد نیست، بلکه «مهم‌ترین» و «اساسی‌ترین» قلمرو عدالت، قلمرو فرهنگ است؛ چراکه بر اساس نظریه «اصالت فرهنگ»، این فرهنگ است که باید «کانون» و «مدار» جامعه اسلامی شمرده شود و امر «زیرساختی» و «بنیادین» قلمداد شود. سیاست و اقتصاد و حوزه‌های دیگر، همگی در حکم روبنا هستند و متأثر از فرهنگ. از این رو گشودگی در حوزه فرهنگ و استقرار عدالت در آن، موجبات گشایش در حوزه‌های دیگر را نیز فراهم خواهد ساخت. نه فقط عدالت، منحصر به اقتصاد نیست، بلکه «مهم‌ترین» و «اساسی‌ترین» قلمرو عدالت، قلمرو فرهنگ است؛ چراکه بر اساس نظریه «اصالت فرهنگ»، این فرهنگ

است که باید «کانون» و «مدار» جامعه اسلامی شمرده شود و امر «زیرساختی» و «بنیادین» قلمداد شود. سیاست و اقتصاد و حوزه‌های دیگر، همگی در حکم روبنا هستند و متأثر از فرهنگ. از این رو گشودگی در حوزه فرهنگ و استقرار عدالت در آن، موجبات گشایش در حوزه‌های دیگر را نیز فراهم خواهد ساخت.

روشن است که در دوره پسانقلاب با وجود گشایش‌های بزرگ در زمینه عدالت اقتصادی، همچنان گرفتار «تبعیض» و «بی‌عدالتی» هستیم و سیاست‌های دولت‌های تکنوکرات و لیبرال نیز بر این عقب‌ماندگی افزودند، بلکه علت اصلی آن هستند. اگر در تفکر نیروها و جریان‌های سیاسی‌ای که دولت‌ها را در اختیار خویش گرفتند، عدالت همچون نقطه کانونی و امر صدرنشین بود و سیاست‌ها بر اساس آن سنجیده می‌شدند، امروز بسیار پیشتر بودیم و شکاف‌ها و فاصله‌های طبقاتی، کمتر بودند. از این رو جامعه ما درگیر تبعیض و بی‌عدالتی است؛ بر این اساس برخی تحلیل‌گران نیز معتقدند که «نقطه شروع» اصلاح فرهنگی و بازسازی انقلابی در ساختار فرهنگ، استقرار عدالت در اقتصاد است و اگر معضل بی‌عدالتی معیشتی برطرف شود، خودبه‌خود، بخش عمده‌ای از مسیر اصلاح و بازسازی فرهنگی پیموده خواهد شد و جامعه با ارزش‌های اسلامی و انقلابی، بیش از گذشته، همراه و همدل خواهد شد. روشن است که اصلاح و بازسازی انقلابی در ساختار فرهنگ، در شرایط «ثبات اقتصادی» و «گشایش معیشتی»، بهتر و بیشتر به سرانجام می‌رسد و از حجب «مقاومت‌ها» و «مخالفت‌ها» می‌کاهد. از این رو باید هرچه در توان داریم را برای عبور از تلاطم‌ها و نوسان‌های اقتصادی به میدان بیاوریم و از این طریق، «زمینه بیرونی» و «بستر غیرفرهنگی» را برای بازسازی فرهنگی، فراهم گردانیم. البته نباید در انتظار آینده آرمانی نشست و تصور کرد که باید شرایط معیشتی، بسیار مساعد و هموار باشند، بلکه باید نسبی نگاه کرد و در چهارچوب سطح و حدی از رونق و اطمینان معیشتی، دردهای فرهنگی را نیز علاج کرد.

گفته شد که برخی تصور می‌کنند که کجی‌ها و انحراف‌های فرهنگی، برآمده از فقدان عدالت در حوزه اقتصاد هستند. این نظر، اگر «عام» و «کلی» باشد، خطاست؛ زیرا بسیاری از لغزش‌ها و خطاهای فرهنگی، برآمده از فقر و تبعیض اقتصادی نیست، بلکه حتی شاید بتوان گفت که کج‌روی‌های فرهنگی در میان «طبقه مرفه و اشرافی»، بسیار بیشتر از دیگر طبقه‌های اجتماعی است، اما چنانچه گفته شود که معضلات اقتصادی می‌تواند زمینه‌ساز انحراف فرهنگی شود، ربط علیّی معتبری برقرار شده است؛ چون ساحت‌ها و عرصه‌های مختلف زندگی انسان بر یکدیگر اثر می‌گذارند و تنها «استقلال نسبی» از یکدیگر دارند، روشن است که تنگناهای اقتصادی و معیشتی می‌توانند فرد را از ارزش‌های رسمی گریزان کنند و از او یک هنجارشکن و جامعه‌ستیز بسازند. در این حال باید بخشی از راه‌حل حوزه فرهنگ را در حوزه اقتصاد جست و با «علاج معیشت»، ارزش‌های فرهنگی را حاکم گردانید.

در لایه نهفته تحلیل اقتصاداندیش، این پیش‌فرض وجود دارد که هنجارشکنی‌های فرهنگی، برخاسته از نوعی «لجاجت معیشتی» و «دهن‌کجی اقتصادی» هستند و آنان که به ارزش‌ها پایبند نیستند، در حقیقت از «زبان فرهنگ»، در حال بازگوکردن «اعتراض اقتصادی» خویش هستند، اما در این تحلیل‌ها، ردپایی از «نفوذ سبک زندگی غربی در جامعه ایران» به چشم نمی‌خورد و این امر در نظر گرفته نمی‌شود که بخش‌های از جامعه ایران، گرفتار «سبک زندگی تجدیدی» شده‌اند و پاره‌ای از ارزش‌ها را بر نمی‌تابند. این افراد، چه بسا نه فقط گرفتار «معضلات اقتصادی» نیستند، بلکه حتی از نظر سیاسی نیز با نظام جمهوری اسلامی، موافق هستند و به دنبال «مخالفت سیاسی» نیستند، بلکه مسئله این است که از «لحاظ فرهنگی»، ارزش‌های دیگری را پذیرفته‌اند و تا حدی و از جنبه‌هایی، در جبهه مقابل ارزش‌های فرهنگی نظام جمهوری اسلامی قرار گرفته‌اند؛ بنابراین مسئله را باید در «سبک زندگی» نیز جست‌وجو کرد و از این زاویه هم به واقعیت اجتماعی

نگریست. تحلیل‌های رقیب، نمی‌توانند خلاها و تناقض‌های پیش‌گفته را توضیح بدهند و «معنای موجه» برای کنش‌های هنجارشکنانه بیافرینند.

آیا به‌واقع، این کنش در ذهن خود مکشفه‌ها به‌معنای «اعتراض به فساد جمهوری اسلامی» هست؟ یعنی اگر بساط بی‌عدالتی و تبعیض از جمهوری اسلامی (البته بنا به فرض ناصوابی که مطرح شده است) جمع شود، اینان هم «محبوبه» خواهند شد؟ اینان «حجاب خودشان» را مشروط به «اصلاح جمهوری اسلامی» کرده‌اند؟ پاسخ، منفی است. پس همبستگی و نسبت علی و وجود ندارد و کسانی که آگاهانه چنین نظری دارند، به‌دنبال دستاویزی برای توجیه نظر خود هستند و در این مسیر، کشف حجاب را بهانه کرده‌اند. تحلیلی که از آن یاد شد، هم «سیاست‌زده» است و هم «اقتصادزده»؛ چنان‌که نقشی را برای نگرش‌ها و امیال معطوف به «جهل» و «نفسانیت» خود فرد در نظر نگرفته است. اینان از آغاز تصریح کرده‌اند که مسئله‌اشان «حجاب اختیاری» و «سبک زندگی لیبرال» و «تملک بدن» است و می‌خواهند مطابق سلايق خویش زندگی کنند. درعین حال بعضی مکشفه‌ها می‌خواهند به لذت‌پرستی و هوس‌بازی و بدن‌زدگی‌شان، «پوشش سیاسی» بدهند. نباید فریب «اظهارات فرافکنانه» را خورد. حداکثر این است که سلامت اقتصادی نظام، مواجهه با کشف حجاب را تسهیل می‌کند، ولی کشف حجاب را برطرف نمی‌کند.

این‌گونه نیست که انقلاب، مسئله‌های دیگر را به فراموشی سپرده باشد و تنها به حجاب پردازد و تحقق آن را بطلبد، بلکه این مسئله، در کنار مسئله‌های متعدد دیگر قرار گرفته است و منزلت متمایز ندارد. نیروهای مؤمن انقلابی در طول دهه‌های گذشته، مسئله‌های متنوعی را در دستورکار خویش قرار داده‌اند و در جهت هر یک نیز گام‌های مهمی برداشته‌اند. حجاب، فقط یکی از این مسئله‌هاست که حتی «صدرنشین» نیز نبوده است. آیت‌الله خامنه‌ای به‌عنوان رهبر انقلاب در سه دهه گذشته، هیچ‌گاه درباره حجاب، بیانیه

صادر نکرده یا سخنرانی مستقل، ایراد نکرده است، اما در اوایل دهه هشتاد، فرمان هشت ماده‌ای درباره «عدالت» و «مبارزه با مفساد اقتصادی» صادر کرد و با قدرت و جدیت، تحقق آن را طلبید. نظام جمهوری اسلامی را متهم می‌کنند که به دنبال «منحرف‌ساختن افکار عمومی از وظایف اصلی‌اش» است. وظایف اصلی دولت اسلامی چه هستند؟ اگر اقتصاد است که باید گفت رهبر انقلاب بیش از ده سال است که بر اقتصاد تکیه کرده‌اند و در سیاست‌های کلی برنامه هفتم نیز - که چندی پیش منتشر شد - نقطه اصلی را «پیشرفت اقتصادی مبتنی بر عدالت» معرفی کردند. از این رو پرداختن به مسئله حجاب، به معنی «به حاشیه‌راندن» و «پنهان کردن» مسئله‌های دیگر نیست و انقلاب و نیروهای دیگر نمی‌خواهند به بهای استقرار یکی از ارزش‌ها، ارزش‌های دیگر را از فهرست دغدغه‌های خویش خارج سازند. برخلاف تصور القاشده، فرهنگ به طور کلی و حجاب به طور خاص، هیچ‌گاه صدرنشین دغدغه‌های دولت‌ها و مجالس نبوده و همواره مسئله‌های اقتصادی و سیاسی، در کانون جهت‌گیری‌ها قرار داشته‌اند.

به بیان دیگر، برخلاف تصویرسازی‌های منفی و سوگیرانه، این‌گونه نبوده که در طول دهه‌های گذشته، حاکمیت نسبت به حجاب، حساسیت فراوان و نابه‌جا داشته باشد و انحراف‌ها و لغزش‌های دیگر را نادیده گرفته باشد و حجاب را در صدر مطالبه‌های فرهنگی خویش قرار داده باشد. چنانچه به گفتارهای رهبر معظم انقلاب مراجعه کنید، به روشنی درمی‌یابید که تأکید و حساسیت ایشان نسبت به حجاب، هیچ‌گونه برجستگی غیرعادی و غلظت چشمگیر ندارد و در رویکرد ایشان، حجاب نیز ارزشی در عرض دیگر ارزش‌های اسلامی است. پس اینکه ارزش‌های اسلامی به حجاب، منحصر شده باشد و حاکمیت فقط بر حجاب اصرار ورزیده باشد و آن دسته از ارزش‌های اسلامی که با خودش با آنها تقید و تعهد داشته باشد را نادیده گرفته باشد، روایت صحیحی نیست. البته برخی از گروه‌های فرهنگی در دهه‌های گذشته، گرفتار چنین نقص و ضعفی شدند و تهاجم فرهنگی

را به معضل بدحجابی فروکاهیدند و منکرها و انحراف‌های بزرگ‌تر را ندیدند یا آنها را کوچک شمردند، اما این خطای تحلیلی، ارتباطی با حاکمیت ندارد و حاصل اجماع در سطوح عالی نبوده است. درعین حال نباید غفلت کرد که سخن درباره بدحجابی در عرصه عمومی است و این تظاهر و تجاهر، پیامدهای نامطلوب متعددی را دارد؛ چراکه در اثر همین رگه‌های انحرافی نمایان و مشهود، به تدریج، موج اجتماعی به راه خواهد افتاد و این آسیب به دیگران نیز سرایت خواهد یافت. به عبارت دیگر بدحجابی در جامعه، همچون یک آموزش عمومی و تبلیغ جمعی است که موجب گرایش یافتن دیگران نیز خواهد شد و چه بسا این اقلیت هنجارشکن، به اکثریت تبدیل شوند. از این رو دولت اسلامی نباید نسبت به بدحجابی در عرصه عمومی، بی‌موضع و منفعل باشد و درباره روند فزاینده آن، عاقبت‌اندیشی نکند. بدین جهت است که باید نسبت به بدحجابی، حساس بود و آن را فرعی و غیر مهم قلمداد نکرد.

رهبر انقلاب در یکی از سخنرانی‌های اخیر خویش گفته است آنها فقط با جمهوری اسلامی مخالف نیستند، آمریکا با ایران قوی و مستقل، مخالف است. همه دعوی آنها سر جمهوری اسلامی نیست، دعوا بر سر مسئله باحجاب و بدحجاب نیست؛ دعوا بر سر از دنیا رفتن یک دختر جوان نیست. خیلی از این کسانی که حجاب کاملی هم ندارند، جزو هواداران جدی نظام جمهوری اسلامی هستند؛ در مراسم و انقلابی، شرکت می‌کنند؛ بحث سر اصل استقلال و ایستادگی و تقویت و اقتدار ایران اسلامی است (آیت‌الله خامنه‌ای، در مراسم دانش‌آموختگی افسران، ۱۴۰۱/۷/۱۱). آنچه که از سخن رهبر انقلاب فهمیده می‌شود این است که ایشان درباره انگیزه «آمریکا» سخن می‌گویند و نه «جوانان معترض». سخن ایشان در مقام تحلیل نیت و ذهنیات «جوانان معترض» نیست. این درحالی است که کسانی به «موضوع» این سخن (یعنی اینکه دعوا بر سر مسئله باحجاب و بدحجاب نیست) پرداخته‌اند و «طرف مقابل» آن را عام انگاشته‌اند. دعوی «چه کسی» با ما بر سر

این مسئله نیست؟ حرف ایشان این است که نیت دشمن، نه فقط «مخالفت با مرگ آن دختر» نیست، بلکه «مخالفت با حجاب الزامی» نیز نیست، و از این فراتر، حتی «مخالفت با نظام جمهوری اسلامی» نیز نیست، بلکه قصد دشمن، «مخالفت با ایران مستقل و مقاوم» است. این یعنی تعارض ما با آمریکا، بسیار «ریشه‌ای» و «حل‌نشدنی» است، اما آیا همه جوانان معترض نیز چنین هدف و غایتی دارند؟! روشن است که برخلاف آمریکا، انگیزه بخشی از جوانان «دانش‌آموز» و «دانشجو»ی شرکت‌کننده در اعتراض‌های خیابانی (که وابستگی گروه‌کی و سیاسی نداشته‌اند)، «سبک زندگی» بود. آنها در اثر ولنگاری فرهنگی و فقر معرفتی و هیجان‌زدگی، طعمه سبک زندگی غربی شده‌اند و با عبور از سطح سیاسی، فقط خواهان «سبک زندگی متفاوت» هستند. در این سبک زندگی، «کشف حجاب» و «برهنگی» را باید حلقه آغاز یک زنجیره فرهنگی انگاشت که به سوی اباحی‌گری عملی و لایابالی‌گری اخلاقی هرچه بیشتر سوق خواهد یافت. این جمع اندک تصور می‌کنند که با فشار خیابانی می‌توانند به مطالبه خود دست یابند؛ بنابراین هرگز چنین نیست که رهبر انقلاب، از مسئله «حجاب» عبور کرده باشد. این برداشت، نافی مواضع پیشین ایشان است. ایشان، حجاب را «نماد هویتی زن مسلمان» می‌دانند؛ یعنی افزون بر حکم اولی (فرامووعیتی)، از این زاویه نوپدید (مستحدثه) و در چهارچوب حکم ثانوی (موقعیتی) نیز به حجاب می‌نگرد که حجاب به «نماد» و «نشانه» تبدیل شده و معرف «استقلال فرهنگی جامعه اسلامی» و شاخص «مرزبندی با دیگری‌های فرهنگی» و حاکی از «عزت زن مسلمان کنونی» است.

۴. رویکرد فروکاهش اقتدار؛ حس فروپاشی سیاسی

در رویکرد دیگر، مسئله و گره عبارت است از «ضربه خوردن» اقتدار حاکمیت». اقتدار با قدرت تفاوت دارد، در حالی که قدرت، ناظر به جنبه سخت و آشکار است و

تحمیل بیرونی صریح اشاره دارد، اقتدار، حاکی از وضعی است که در آن، ارزش‌های فرهنگی آنچنان «حرمت» و «قداست» و «وزن» دارند که کسی به خویش، جرئت درهم‌شکستن آنها را در عرصه عمومی نمی‌دهد. به عبارت دیگر کسانی کوشیدند در طول سال‌های اخیر، از اقتدار حاکمیت، هزینه کنند تا قدرت سیاسی‌شان تداوم یابد و این امر، موجب گردید که کسانی احساس کنند که نظام، «ضعیف» و «رقیق» و «ناتوان» شده و بضاعت مواجهه ندارد و حاضر است درباره خطوط قرمز فرهنگی‌اش، معامله و مداخله نماید. این احساس اجتماعی نسبت به اقتدار حاکمیت، به نقطه ضعف اساسی تبدیل شد و کسانی را برانگیخت که هنجارشکنی کنند. راه‌حل نیز، «احیای اقتدار» است؛ وگرنه یا باید از ارزش‌های فرهنگی عقب‌نشست یا باید برای استقرار آنها در جامعه، از قدرت که جنبه عریان و سخت و تنبیهی دارد استفاده کرد. در علوم اجتماعی و سیاسی، مجموعه‌ای از نظرات درباره اقتدار و نسبت آن با قدرت مطرح شده است (دیویس، ۱۴۰۲، سنت، ۱۳۹۱، شجاعی‌زند، ۱۳۷۶، مارکوزه، ۱۳۸۶، مورودوبلن، ۱۳۷۵)، اما در اینجا از آنها درمی‌گذریم و بر اساس مفروضه این مطالعات، بحث خویش را صورت‌بندی می‌کنیم.

اقتدار اجتماعی نظام، آسیب دیده است، اما نه به دلیل اجرای شریعت، بلکه به دلیل ارسال پیام ضعف از درون حاکمیت به جامعه و حاکمیتی که اقتدارش ترک برداشته باشد، دیگر نه تبلیغ و فرهنگ و تذکر و کتابش اثر دارد، نه امنیت و قانون و برخورد و آهنش. طبقه سکولار احساس کرده است که می‌شود با نظام، چانه‌زنی کرد و نظام در ازای بقا و دوامش، حاضر است «باج فرهنگی» بدهد؛ یعنی از سبک زندگی به نفع سیاست، عقب‌نشینی کند. وقتی بخش تجدیدی جامعه مشاهده می‌کند که در درون حاکمیت و در نیروهای انقلاب، تشتت و اختلاف غوغا می‌کند و پس از بیش از یک سال، همچنان بحث بر سر ترجیح فرهنگ یا قانون و... است، احساس می‌کند که «مجال بیان خویشتن تجدیدپاش را دارد. چندسخنی و اختلاف درونی و کاشتن بذر تردید، موجبات سلطه اشرار فرهنگی را بر

جامعه فراهم کرد. حفظ نظام، به معنی حفظ ارزش‌های اسلامی است و به تعبیر رهبر انقلاب، نظام منهای ارزش‌ها یعنی «سکولاریسم پنهان». نظام با «مقاومت» حفظ می‌شود نه با تسلیم و سازش؛ چه در سیاست خارجی و چه در اقتصاد و چه در فرهنگ. البته اقتدار، جلالت است نه جباریت، تمکین است نه تحکم، هیبت است نه هلاکت. راه‌حل این است: معبرگشایی برای حضور نیروهای اصیل انقلابی به درون حاکمیت؛ یعنی آدم‌های شالوده‌شکن و غیرمتعهد به جنبه‌های ناصواب وضع موجود. البته این ورود باید به صورت جمعی باشد نه افرادی که محاصره و منفعل شوند. و آنگاه حمایت قاطع نیروهای بیرونی و غیررسمی. پس باید به دنبال چرخش رسمی در قدرت به همراه اهرم چانه‌زنی اجتماعی بود. برای این کار، نخست باید از نیروهای محافظه‌کار و انقلابی‌های متوسط عبور کرد و در برابر عادی‌سازی و ترمیدور، آرمان‌ها را بر سر واقعیت‌های ناخوشایند و منفی کوفت و «بازسازی انقلابی» را طلبید.

تنها در لحظه‌هایی از تاریخ که بدنه اجتماعی تجدیدی، صداهای مخالف‌خوانی از درون حاکمیت می‌شنود جان تازه می‌گیرد و به بیان و اظهار خویشن فرهنگی‌اش در عرصه عمومی می‌پردازد. در شرایط حاکمیتی مبتنی بر اقتدار و مرزبندی، این طبقه اجتماعی دچار لکنت می‌شوند و احساس انقباض و انسداد می‌کنند و به حداقل‌ها رضایت می‌دهند. پس مسئله اصلی این است که از درون حاکمیت، چه صدا و ندایی برمی‌خیزد و لایه تجدیدی، چه درک و احساسی از نیروهای درونی حاکمیت دارند. اینان تابع سیاست‌های فرهنگی حاکمیت نبوده و نیستند و نمی‌خواهند از سبک زندگی تجدیدی خویش عبور کنند، بلکه مایل به اظهار و تجلی آن در عرصه عمومی هستند، اما این کنش، وابسته به تصویرشان از منطق و انتخاب حاکمیت است. در هر دوره‌ای که نیروهای همگون با اینان به درون حاکمیت نفوذ می‌کنند، این خوداظهاری‌های و جسارت‌ها و ساختارشکنی افزوده می‌شوند و اینان می‌توانند پس از دوره توقف، چند گام به پیش آیند.



آری! قدرت در جهان جدید، دولت‌پایه نیست، بلکه قدرت، امر توزیع‌شده و غیررسمی است و از قضا قدرت رسمی، بیشتر می‌کوشد از این قدرت‌های پراکنده، کسب مشروعیت کند؛ چنان‌که شهرت، حاصل تولید و بازتولید سبک زندگی در درون خود جهان اجتماعی است. وضع به‌گونه‌ای شده که حاکمیت‌ها، احساس عجز کارکردی می‌کنند و روندهای ساختاری آفرینش شهرت، خودمختار شده‌اند. جامعه به‌طور مستقل از دولت، آفریننده شده است و درعین حال دولت در چهارچوب‌های جامعه‌ساخته، طراحی‌های حداقلی دارد، اما باین حال همچنان ساختار سیاسی، تعیین‌کننده است و می‌تواند مناسبات و معادلات را تغییر بدهد. تجربه ما در این زمینه، لایه‌های مثبت و منفی دارد و در اینجا، تصویری انتقادی و چالشی از آن ارائه می‌کنیم. مسئله مولد سبک زندگی تجدیدی و ناسازگار با شریعت این است که الگوی توسعه و کارشناسان وفادار به آن، دهه‌هاست دیانت و انقلابی‌گری را بلعیده‌اند و این بدان سبب است که نظریه توسعه، هرگز با غایات انقلاب سازگاری ندارد (آوینی، الف، ۱۳۹۰، همو، ب، کجویان، ۱۳۸۴، زرشناس، ۱۳۹۲). شبکه نیروهای تکنوکرات و لیبرال در درون نهادهای رسمی جمهوری اسلامی خانه کرده‌اند و انقلاب را از آن دور ساخته‌اند. کار اساسی در درون خود جمهوری اسلامی است نه در خیابان. خیابان، جلوه بیرونی و عینی تصمیم‌سازی‌ها و بی‌عملی‌ها و انحراف‌های درون حاکمیت است. خیابان، عیان است، اما فرع است و دولت‌ها، نهان، اما اصل. مغزهای تجدیدی، همچنان فعال و قدرت‌نشین رسمی هستند. چه‌بسا آنان که برای تحول می‌آیند، چندی بعدی استحاله و مسخ می‌شوند و منطق تجدیدی را تکرار می‌کنند. منطق تجدیدی اما با ادبیات انقلابی و لعاب دینی، همچنان حضور دارد. در واقع ساخت زیرین یکی است اما آدم‌ها و بیان‌ها متفاوتند. از این رو باید در پی تجدیدنظر بود و سهم کمتر پرداخت‌شده انقلاب را از نظام داد. ساختار رسمی در عرصه‌های مختلف، از جمله در عرصه فرهنگی، چندان سرسازگاری با دیانت و انقلابی ندارد و با کارگزاران یا

سیاست‌های عینی شونده‌اش، به جان این دو می‌افتد و سبک زندگی اسلامی را دشوار می‌سازد. پاره‌ای از مسئله‌مندی حجاب، به‌همین تناقض‌های رسمی باز می‌گردد و راه‌حل نیز، روشن است: اگر در لایه روایت باید «تبیین» را در دستورکار قرار داد، در اینجا باید تحول رسمی و تحقق «دولت اسلامی» را طلبید.

درباره تجربه مواجهه سخت نیز ترکیبی از قدرت و اقتدار است نیز باید گفت سیر حرکت و تحول عملکرد نیروی انتظامی در زمینه حجاب و عفاف، از پیشرفت تدریجی آن حکایت می‌کند؛ چنان‌که نیروی انتظامی به این نتیجه دست یافته است که باید فرد کم‌حجاب را در گام نخست، در متن «تذکر اخلاقی» و «هشدار تبه‌زا» قرار بدهد و از طریق «تبیین» و «توضیح»، ذهن او را با منطق حجاب آشنا سازد تا به تدریج، خود او در مسیر درونی‌سازی حجاب و باورمندی به آن قرار بگیرد. این به معنی گذار تکاملی از تکیه محض بر «سازوکارهای سخت و حقوقی» به‌سوی «سازوکارهای نرم و فرهنگی» است؛ آن‌هم در روند فعالیت‌های درونی نیروی انتظامی، درحالی‌که بر اساس نگاه رایج و ابتدایی، نباید وارد این حوزه شود. نیروی انتظامی می‌توانست این حلقه از قرآیند اصلاح اجتماعی را به نهادهای دیگر واگذار کند و خود بر روندهای متناسب با هویت عرفی‌اش عمل نماید، اما بر «گستره کارکردها»ی خویش افزود و خیرخواهانه و دلسوزانه، چنین مواجهه‌ای را برعهده گرفت. این چرخش، بسیار راهگشا و خوشایند است و نشان می‌دهد نیروی انتظامی، به‌واقع به‌دنبال اصلاح اجتماعی به‌صورت «عمیق» و «ماندگار» است و نمی‌خواهد «دفاعه حداکثری» بیافریند.

ملاک مواجهه پلیس امنیت اخلاقی، حتی قدر متیقن‌های بی‌حجابی نیز نبوده است، چه رسد به بی‌حجابی‌های مرزی. در عمل مشاهده می‌کنیم که پلیس امنیت اخلاقی با زنانی که فاصله آنچنانی و زاویه زیاد با حجاب معیار دارند، برخورد می‌کند، نه بیشتر؛ یعنی سطوح فروتر از این، به اخلاق و دیانت خود شخص واگذار شده است و نوعی انتخاب ایمانی است.

خلاصه اینکه ما موافق «اصالت» یا «تقدم» یا «کفایت» مواجهه انتظامی نیستیم، بلکه همه سخن در این است که چنین برخوردی نیز «لازم» است، حال آن‌که برخی، این «ضرورت» را انکار می‌کنند. علاج «اصیل» و «مقدم»، اخلاق و تربیت و فرهنگ و معنا و تبیین و هویت است، اما مسئله این است که مکلفان به این تکلیف، تاکنون «بی‌عمل» یا «کم‌عمل» بوده‌اند و باین حال همچنان دعوت به کاری می‌کنند که خود نکرده‌اند. مدرسه و مسجد و هیئت و حوزه و دانشگاه و رسانه ملی و فضای مجازی و... در اختیار بوده‌اند و در عین حال تا حد زیادی خاموش نسبت به حجاب. به جای «داعی» به‌کار فرهنگی، باید «عامل» به آن بود. «تبیین» نباشد، «تحکم» صدرنشین است. «دلیل» به تبعید رانده شده که «علت»، غالب گردیده است. این گره در بلندمدت و به‌طور ریشه‌ای، با سرپنجه تبیین گشوده می‌شود و راهکار اصالی، «تحول وجودی» و «اتفاق انفسی» است. باید ارزش‌های انقلابی در عمق «ذهنیت جامعه»، بازسازی کرد. این است معنی بازسازی انقلابی در ساختار فرهنگی جامعه. کاری که امروز نیروی انتظامی بر عهده گرفته است، «ضروری اما ناکافی» است و باید هرچه سریع‌تر، نیروها و نهادهای فرهنگی به‌میان بیایند و نقش خود را در کلان برنامه «بازسازی انقلابی در ساختار فرهنگی» مشخص نمایند.

نتیجه

باید در مواجهه با ضعف حجاب و کشف حجاب، ترکیبی از سازوکارهای نرم و سخت را به‌کار گرفت و دچار تقلیل‌گرایی نشد، اما مسئله این است که در طول دهه‌های گذشته، نهادها و نیروهای فرهنگی در این باره، دچار «کم‌کاری» و «کم‌عملی» بوده‌اند و تبدیل شدن حجاب به یک چالش، حاصل غفلت‌ها و انفعال‌ها و خاموشی‌های آنهاست. همه نهادهای فرهنگی در طول دهه‌های گذشته، فرصت‌ها و امکان‌های فراوانی برای «روایت‌پردازی» درباره حجاب و نشان دادن حجاب در «ساختار هویتی» داشته‌اند، اما از

این زمینه‌ها و بسترها، استفاده چندانی نکرده‌اند. در واقع حجاب از لحاظ منطق فرهنگی، در حال «رهاشدگی» و «به‌خودوانهادگی» بوده است. در چنین خلأیی، به تدریج مسئله دیرینه حجاب، برجسته‌تر و چالشی‌تر شد و توانست بحران تولید کند. از مدت‌ها پیش می‌شد حدس زد که زخم کهنه حجاب، مستعد تولید تنش و تکانه است و باید برای توجیه و توضیح حجاب و درونی‌سازی آن، چاره‌اندیشی کرد. بخشی بزرگی از جامعه، حتی مستقل از کنشگری نهادهای فرهنگی، به حجاب وفادار بودند و ماندند و هیچ نوسانی در هویت آن راه نیافت، اما بخش کوچکی از جامعه، گرفتار کج‌روایت‌هایی شدند که در فضای تهی از اعمال حکمرانی فرهنگی، یکه‌تازی کرد و ذهنیت‌شان را دگرگون کرد. این تغییر زیرپوستی، اندک‌اندک آشکار شد و نمود و تعیین یافت و بحران آفرید. همه این اتفاق‌ها در پیش چشم نهادهای فرهنگی و کارگزاران و تصمیم‌سازان آنها قرار داشت، اما به اندیشه‌ورزی و عمل آنها پیوند نخورد. این مسیر افولی و چالشی طی شد تا به نقطه کنونی رسیدیم که مسئله «ضعف حجاب» به «کشف حجاب» تبدیل شده است، بلکه به عیان مشاهده می‌کنیم که حتی کشف حجاب نیز در حال تبدیل شدن به «کشف بدن» است. در واقع همه لغزش‌ها و انحراف‌های فرهنگی که در طول دهه‌های گذشته، به تدریج رخ دادند و شکل ظاهری بخش‌هایی از جامعه را دگرگون کردند، در ماه‌های اخیر با «شتاب خیره‌کننده‌ای در حال گسترش و عادی‌سازی هستند. در چنین شرایطی، هیچ عاقل آینده‌اندیشی به سازوکار فرهنگی بسنده نمی‌کند، بلکه می‌کوشد متناسب با «اضطراب‌های فرهنگی کنونی»، نهادهای امنیتی و قضایی و انتظامی را به عرصه فرابخواند تا مجال پیشروی از این حرام اجتماعی گرفته شود و «ثبات فرهنگی» ایجاد شود و «اقتدار ضربه‌خورده»، بازسازی شود، آنگاه در قالب برنامه‌های فرهنگی تفصیلی به علاج بپردازد. ما در وضع خاصی قرار داریم که برای جبهه دشمن، حکم «زمان طلایی» دارد و او می‌تواند در این فرصت، ما را زمین‌گیر نماید. پس باید «سهم الزام» را در مواجهه افزود و مجال

نداد که این زنجیره، تثبیت و کامل شود. کاری که امروز از حاکمیت ساخته است، فردا به دشواری ممکن خواهد بود. اگر از این مقطع عبور کنیم، روشن است که باید بر «سهم اقناع» بیفزاییم و از تمام سازوکارهای فرهنگی بهره بگیریم تا هرچه بیشتر، «الزام قانونی» را به «تعهد وجدانی» تبدیل نماییم. از این رو انقباض‌های حقوقی و حساسیت‌های قانونی و به‌کارگیری نیروی انتظامی، هیچ تعارضی با کارهای فرهنگی میان‌مدت و بلندمدت ندارد، بلکه می‌تواند از طریق ایجاد «ثبات فرهنگی» و «بازآفرینی اقتدار سیاسی»، زمینه‌ساز آنها باشد. در مقابل، برچیدن یا تعلیق الزام قانونی، به بدنه اجتماعی تجدیدی در ایران جسارت می‌بخشد تا هرچه بیشتر پیشروی کند و مسیرهای بازگشت را مسدود نماید.

۳۳۹



منابع

۱. آرنت، هانا؛ توتالیتاریسم؛ ترجمه محسن ثلاثی؛ تهران: ثالث، ۱۳۸۸.
۲. آوینی، سیدمرتضی؛ (الف)؛ توسعه و مبانی تمدن غرب؛ تهران: واحه، ۱۳۹۰.
۳. آوینی، سیدمرتضی؛ (ب)؛ حلزون‌های خانه‌به‌دوش؛ تهران: واحه، ۱۳۹۱.
۴. احمدی امویی، بهمن؛ اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی؛ تهران: پارسه، ۱۴۰۰.
۵. آریلاستر، آنتونی؛ ظهور و سقوط لیبرالیسم غرب؛ ترجمه عباس مخبر؛ تهران: مرکز، ۱۳۸۸.
۶. ایبل، فردیناند؛ استبداد اجتماعی: اقتصاد سیاسی دولت رفاه در خاورمیانه و شمال آفریقا؛ ترجمه مهشید کریمایی؛ تهران: شیرازه کتاب ما، ۱۴۰۲.
۷. باربیه، موریس؛ دین و سیاست در اندیشه مدرن؛ ترجمه امیر رضایی؛ تهران: قصیده‌سرا، ۱۳۸۹.
۸. براونینگ، گری گی.؛ اقتصاد سیاسی انتقادی و پسا انتقادی؛ ترجمه محمود عبدالله‌زاده؛ تهران: فرهنگ جاوید، ۱۳۹۹.
۹. بردو، ژرژ؛ لیبرالیسم؛ ترجمه عبدالوهاب احمدی؛ تهران: نی، ۱۳۷۸.
۱۰. پولی، بروس اف؛ توتالیتاریسم در سده بیستم: هیتلر، استالین و موسولینی؛ ترجمه وحید بزرگی؛ تهران: قومس، ۱۴۰۲ ق.
۱۱. جمعی از نویسندگان؛ چند مقاله درباره توتالیتاریسم؛ ترجمه عباس میلانی؛ تهران: اختران، ۱۳۸۱.
۱۲. حسن‌زاده آملی، حسن؛ هزار و یک نکته؛ تهران: رجاء، ۱۳۶۵.
۱۳. خامنه‌ای، سیدعلی؛ پایگاه اطلاع‌رسانی مؤسسه پژوهشی انقلاب اسلامی؛ <https://doran.khamenei.ir>.
۱۴. دلفروز، محمدتقی؛ دولت و توسعه اقتصادی: اقتصاد سیاسی توسعه در ایران و



- دولت‌های توسعه‌گرا؛ تهران: آگاه، ۱۳۹۳.
۱۵. دیویس، ویلیام؛ حدود نتولیرالیسم؛ اقتدار، حاکمیت و منطق رقابت؛ ترجمه حسن فشارکی؛ تهران: شیرازه کتاب ما، ۱۴۰۲ق.
۱۶. زرشناس، شهریار؛ توسعه؛ تهران: معارف، ۱۳۹۲.
۱۷. سمت، ماتیس؛ روان‌شناسی تمامیت‌خواهی: توتالیتاریسم در خلاء شکل نمی‌گیرد؛ ترجمه حسن امین‌پور؛ تهران: پندار تابان، ۱۴۰۲ق.
۱۸. سنت، ریچارد؛ اقتدار؛ ترجمه باقر پرهام؛ تهران: پردیس دانش، ۱۳۹۱.
۱۹. سیسک، تیموتی؛ اسلام و دموکراسی: دین، سیاست، قدرت در خاورمیانه؛ ترجمه شعبانعلی بهرام‌پور و حسن محدثی؛ تهران: نشر نی، ۱۳۷۹.
۲۰. شایپرو، جان‌سالوین؛ لیبرالیسم: معنا و تاریخ آن؛ ترجمه محمدمسعود حنایی کاشانی؛ تهران: مرکز، ۱۳۸۰.
۲۱. شجاعی‌زند، علیرضا؛ مشروعیت دینی دولت و اقتدار سیاسی دین: بررسی جامعه‌شناختی مناسبات دین و دولت در ایران اسلامی؛ تهران: تبیان، ۱۳۷۶.
۲۲. شحرور، محمد؛ دین و قدرت: خوانشی نواز حاکمیت؛ ترجمه عبدالله ناصری‌طاهری و سمیه‌السادات طباطبایی؛ تهران: مروارید، ۱۳۹۹.
۲۳. شوایتسر، گرهارد؛ سیاست و دین‌گرایی در ایران؛ ترجمه محمدمجواد شیخ‌الاسلامی؛ تهران: علمی، ۱۳۸۰.
۲۴. فریدریش، کارل یواخیم؛ برژینسکی، زیبایی‌خواهی و خودکامگی؛ ترجمه وحید بزرگی؛ تهران: جوینده، ۱۴۰۳.
۲۵. فضل‌الله، سیدمحمدحسین؛ اسلام و نظریه قدرت؛ ترجمه محمدجمعه امینی؛ قم: طه، ۱۴۰۲ق.
۲۶. فون میزس، لودویگ؛ حکومت قادر مطلق: ظهور دولت تمامیت‌خواه و جنگ تمام‌عیار؛ ترجمه شیدوش سپهرداد؛ تهران: آماره، ۱۴۰۳ق.
۲۷. فون میزس، لودویگ؛ لیبرالیسم؛ ترجمه مهدی تدینی؛ تهران: ثالث، ۱۴۰۰ق.



۲۸. کجویان، حسین؛ «گفتمان توسعه؛ سرابی ویرانگر»، فصلنامه راهبرد یاس؛ ش ۳، ۱۳۸۴، ص ۱۰۳-۱۲۶.
۲۹. کولاکوفسکی، لشک؛ توتالیتاریسم و طرفداران آن: سوسیالیسم، ایدئولوژی و چپ؛ ترجمه شهاب‌الدین عباسی؛ تهران: پارسه، ۱۴۰۳ ق.
۳۰. گاراندو، مکائل؛ لیبرالیسم در تاریخ اندیشه غرب؛ ترجمه عباس باقری؛ تهران: نی، ۱۳۸۳.
۳۱. گری، جان؛ لیبرالیسم؛ ترجمه سیدعلیرضا حسینی بهشتی؛ تهران: بقعه، ۱۳۸۴.
۳۲. لوسیر، دانیله محمد ایوب؛ چهره‌های مختلف اسلام سیاسی: دین و سیاست در جوامع اسلامی؛ ترجمه محمدصادق احمدی و محمد مهربان‌هلال؛ تهران: دانشگاه اهل بیت، ۱۴۰۴ ق.
۳۳. لوکزامبورگ، رزا؛ درآمدی بر اقتصاد سیاسی؛ ترجمه آرش جلال‌منش؛ تهران: نشر چرخ، ۱۴۰۱.
۳۴. لوئیس، برنارد؛ ایمان و قدرت: دین و سیاست در خاورمیانه؛ ترجمه جعفر محسنی‌دره‌بیدی؛ تهران: آشیان، ۱۳۹۸.
۳۵. مارکوزه، هربرت؛ در باب اقتدار؛ ترجمه مجتبی گل‌محمدی و علی عباس‌بیگی؛ تهران: گام نو، ۱۳۸۶.
۳۶. منان، پی‌یر؛ تاریخ فکری لیبرالیسم؛ ترجمه عبدالوهاب احمدی؛ تهران: آگه، ۱۳۹۴.
۳۷. مندل، ارنست؛ اقتصاد سیاسی؛ ترجمه کمال خالقی‌پناه؛ تهران: گل‌آذین، ۱۳۹۶.
۳۸. مورو دو بلن، لویی؛ جامعه‌شناسی اقتدار؛ ترجمه علی-سیلانیا طوسی؛ مشهد: دانشگاه فردوسی، ۱۳۷۵.
۳۹. میلوناکیس، دیمیتریس؛ از اقتصاد سیاسی تا علم اقتصاد: روش، امر اجتماعی و تاریخی در تحول نظریه؛ ترجمه حسین اقبال طالقانی؛ تهران: شیرازه کتاب‌ما، ۱۴۰۴ ق.

۴۰. نادری نژاد، ریحانه؛ تبارشناسی گفتمان نئولیبرالیسم در آموزش و پرورش ایران: اقتصاد سیاسی حکمرانی آموزش عمومی ایران بعد از انقلاب اسلامی؛ تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات، ۱۴۰۳ق.
۴۱. هنسن، اریک؛ دین و سیاست در نظام بین الملل معاصر؛ ترجمه ارسلان قربانی شیخ نشین؛ تهران: دانشگاه امام صادق علیه السلام، ۱۳۸۹.

۳۴۳

